

واژگان کلیدی

- ابراهیم
- مولوی
- کرکه‌گور
- فرزند کنشی
- ایمان
- ادبیات تطبیقی

بررسی و تحلیل کهن‌الگوی ایمان ابراهیمی در نگاه مولوی و سورن کرکه‌گور

دکتر مصطفی گرجی*
استادیار دانشگاه پیام نور

چکیده

نگارنده در این مقاله سعی می‌کند با توجه به اهمیت مولوی و کرکه‌گور در جهان‌بینی عرفان اسلامی و مسیحیت؛ نوع قرائت آن دو را در زمینه کهن‌الگوی ایمان ابراهیمی بررسی و اشتراکات و افتراقات آن دو را در هنگام خوانش این واقعه (متن) نشان دهد. مهم‌ترین اشتراک مولوی و کرکه‌گور در این زمینه، گذر از سطوح ظاهری واقعه و رسیدن به حقیقت عمل قربانی فرزند است که حاصل نگاه ویژه آن دو در ساحت دینی و فراتر رفتن از ساحت اخلاقی عمل است. مولوی و کرکه‌گور- علی‌رغم اختلاف در برخی نکات- با گذر از صورت قصه به ویژگی خود عمل و نتایج آن پرداختند و وظیفه انسان مؤمن را در ساحت دینی تسلیم شدن در برابر خدا می‌دانند. تسلیم و ایمانی که نوعی حالت دل‌سپردگی شورمندان به خداوند است. کرکه‌گور درباره عمل قربانی فرزند، چهار تصویر ارائه می‌کند که نگاه مولوی از میان آنها تا حدودی به تصویر دوم نزدیک است و آن اینکه ابراهیم یقین دارد فرزندش زنده خواهد ماند. ابراهیم بر این اساس رمز خلوص، از خود گذشتگی، تسلیم و توکل، و مظهر عاشقان از جان و مال و فرزند گذشته معرفی شده که در اصل مقاله به صورت تطبیقی بدان خواهیم پرداخت.

*gorjim111@yahoo.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۷/۶/۶

نشانی پست الکترونیکی نویسنده:

تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۱۲/۱۲

«این صدا، صدای کیست / این صدای سبز / نبض قلب آشنای کیست؟... من درنگ می‌کنم / تو درنگ می‌کنی / ما درنگ می‌کنیم / خاک و میل زیستن درین لجن / می‌کشد مرا / تو را / به خویشتن / لحظه لحظه با ضمیر خویشتن جنگ می‌کنیم / وین فراخنای هستی و سرود را به خویش تنگ می‌کنیم / همچو آن پیمبر سپیدموی پیر / لحظه‌ای که پور خویش را به قتلگاه می‌کشید / از دو سوی / این دو بانگ را / به گوش می‌شنید... اضطراب ما / اضطراب اوست» (شفیع کدکنی، شعر اضطراب ابراهیم، به کرکه‌گور، آینه‌ای برای صداها).

مقدمه

یکی از اصطلاحاتی که در نقد ادبی بسامد فراوانی دارد **Inter Textuality** است که از آن به بینامتنیت و بینامتنی یاد می‌شود. این واژه در دستگاه فکری فیلسوفانی چون شکلوفسکی، فوکو، بارت، ریکور و... به منظور نشان دادن چگونگی مناسبات بین متون ادبی به کار می‌رود (احمدی، ۱۳۷۵: ۱۰۱، ۳۲۰ و...)، همچنان‌که باختین پیوندهای درونی میان متون خواه متعلق به یک دوره، خواه از آن دوره‌های متفاوت را «مناسبات بینامتنی» می‌نامد (همان: ۵۸). منظور از این اصطلاح آن است که هر اثر ادبی مکالمه‌ای با آثار دیگر است و این مکالمه مناسبت نزدیکی با روش خواندن متون به یاری متون دیگر و کشف روش بینامتنی دارد. لذا هر متن بر اساس متونی که پیش‌تر خوانده‌ایم معنا می‌یابد و استوار به رمزگانی است که قبلاً مطالعه کرده‌ایم (همان: ۱۰۱). البته ارتباط بین متون و مشابهت یک متن با متن دیگر و احیاناً تأثیر و تأثیر، همواره خودآگاه (آگاهانه و با ذکر نام منبع) نبوده و ممکن است دو متن از دو فرهنگ، زبان، سرزمین و افق مکانی و زمانی مختلف با هم مکالمه داشته باشند، تا حدی که خواندن و درک متن متأخر، بدون درک و خواندن متن پیشین ممکن نباشد و یا به درستی درک نشود. بنابراین کشف تم‌های مشابه و مقایسه آنها با هم به منظور به دیالوگ کشاندن متون؛ با فاصله زمانی، مکانی و فرهنگی مختلف، می‌تواند به تقریب فرهنگهای متفاوت راهبر باشد.

یکی از مفاهیم و تم‌های مشترک در متون جهانی، فرزندکشی است که در متون دینی (و حیانی) و غیر دینی (ادبی) به شکل‌های مختلف تکرار شده است. یکی از داستان‌های مربوط به واقعه مورد نظر؛ داستان حضرت ابراهیم(ع) و فرزند او - اسماعیل یا اسحاق - است که در متون مختلف دینی (اسلامی، مسیحی و یهودی) به گونه‌ای تکرار شده که می‌تواند به عنوان وجه اشتراک فرهنگها و ادیان مختلف بررسی و تحلیل شود. نگارنده از یک سو با توجه به اهمیت و برجستگی این واقعه سرنوشت‌ساز به عنوان یکی از باورهای مشترک ادیان الهی و از سوی دیگر به منظور نشان دادن اشتراکات نوع نگاه دو عارف و متکلم بزرگ جهان اسلام و مسیحیت یعنی جلال‌الدین محمد بلخی و سورن کرکه‌گور به این مسئله؛ به بررسی این موضوع در بزرگ‌ترین اثر مولوی مثنوی و کرکه‌گور ترس و لرز پرداخته و شباهتهای دیدگاه آن دو را در این زمینه نشان داده است. این تشابه علاوه بر شباهت ساحت‌های زیستن این دو شخصیت و گذر هر دو از ساحتها و سطوح ابتدایی زندگی (ساحت زیباشناختی) و رسیدن به سطح فوقانی حیات (دینی) به این دلیل هم می‌تواند باشد که هر دو شخصیت در بنیان اندیشگانی خود با نگاه عرفانی حاصل نوعی یقین، به پدیده‌ها، خود و جهان خارج نگریسته‌اند؛ عرفانی که بیش از آنکه با عوامل محسوس و بیرونی سروکار داشته باشد با کهن‌نمادها و کهن‌الگوها سروکار دارد و بررسی آن می‌تواند خواننده نقاد را به سرچشمه‌های مشترک فرهنگها و لاجرم تعامل بیشتر با اقوام و ملل دیگر رهنمون گردد. نکته قابل توجه اینکه علی‌رغم شباهتهای فراوان در بنیان اندیشه فکری و معنوی مولوی و کرکه‌گور؛ هیچ اثر پژوهشی مقایسه‌ای که به تم ایمان ابراهیمی و عمل قربانی فرزند در نگاه آن دو پرداخته باشد نوشته نشده است. اگرچه در باره تصویر ابراهیم در نگاه مولوی آثاری تألیف شده که یکی از مهم‌ترین آنها مقاله جان رنارد با عنوان «صور ابراهیم در آثار جلال‌الدین رومی» است که تنها و به صورت کلی به بررسی تصویر ابراهیم(ع) در مثنوی پرداخته است (ر.ک. رنارد، ۱۳۷۱).

جلال‌الدین محمد و سورن کرکه‌گور

درباره شخصیت، احوال و آثار و دستگاه فکری جلال‌الدین محمد (۶۰۴-۶۷۲ ه.ق) در متون مختلف به کرات بحث شده است و مجموعه تحقیقات استاد زرین‌کوب در این زمینه جامع و کامل است.^۱ سورن کرکه‌گور (۱۸۱۳-۱۸۵۵ م.) فیلسوف دانمارکی آگزیستانس^۲ حدود چهل و سه سال عمر کرد و معتقد به اصالت ایمان (فیدئیزم) بود. او در جوانی عاشق دختری به نام رگینا اولسن شد و در یک حرکت غیراخلاقی و به دلیل دگراندیشی و باور به این سخن که «بعضی حشرات هستند که در همان لحظه که جفت خود را باور می‌کنند می‌میرند» (کرکه‌گور، ۱۳۸۵: ۶۸) او را رها کرد. مهم‌ترین اثر او *Frygt og loaven* است که به ترس و لرز ترجمه شده است. به زعم سورن، همین کتاب برای جاودان کردن نام او کافی بود و البته چنین هم شد (همان: ۱۱). او به قول مؤلف کتاب فلسفه کرکه‌گور تنها فیلسوفی بود که مطابق فلسفه‌اش زیست و بیش از دهها جلد کتاب چاپ کرد^۳ که به دو قسم قابل تفکیک هستند (اندرسن، ۱۳۸۵: ۳۲): دسته‌ای از آثار وی فلسفی‌اند که با نام مستعار چاپ و دسته دیگر، ارشادی که با نام خود منتشر شده است. در یک نگاه کلی به مجموعه آثار او می‌توان گفت که مجموعه آثار وی یک هدف دارد و آن سیر از ظاهر دین به باطن آن است (مستعان، ۱۳۸۶: ۱۳۹). مهم‌ترین ویژگیهای فلسفه او با تأکید بر کتاب ترس و لرز، توجه به علم حضوری به عنوان راه وصول به حقیقت (همان: ۶۳)، ترس‌آگاهی به عنوان امری متعالی و شرط لازم آرامش (همان: ۱۰۸)، انتقاد صریح از دیانت زمانه خویش (کلنبرگر: ۹۷ و ۱۲)، مخالفت با عقل و فلسفه هگل (مستعان: ، ۱۳۸۶: ۷۰ و ۶۳)، توجه به نقش گناه به عنوان عامل تعیین‌کننده و ضروری در حیات^۴ (آرنت، ۱۳۸۵: ۳۸۰)، توجه به شور و سرور و قبول زندگی شادمانه^۵ (کلنبرگر، ۱۳۸۴: ۱۶۷)، اعتقاد به نیکویی خداوند به عنوان منشأ ایمان (همان: ۱۷۱) توجه به اخلاقیات والاتر (همان: ۱۳۸)، دل سپردن به کتاب مقدس به عنوان یک نامه عاشقانه

فیلسوفانه (مستعان: ۷۶)، توجه به سه ساحت زیستن^۶ (همان: ۸۲) که شباهت فراوانی به سه گروه مشتمه، میمنه و السابقون در کتاب مقدس مسلمانان دارد.

یکی از کلیدواژه‌های اصلی دستگاه اندیشگانی کرکه‌گور با توجه به موضوع این جستار، توجه به ذات ایمان و ویژگیهای آن است. به نظر او، ایمان فی‌نفسه شادمانه است و آن همان یقین و شادی ملازم آن است. این شادی هم محصول کوشش هدفمند خود ما نیست بلکه واکنش طبیعی نسبت به یقین و اطمینان قطعی نسبت به نیکویی خداوند است که از طریق خلقت او پرتوافشانی می‌کند (کلنبرگر، ۱۳۸۴: ۱۷۷). چنین ایمانی در نگاه او بی‌خطر کردن به دست نمی‌آید و والاترین شکل زندگی در سپهر و ساحت دینی محسوب می‌شود. در چنین حالتی نوعی دل‌سپردگی شورمندانه به خداوند حادث می‌شود که علی‌رغم تردید باعث شور و تسلیم می‌شود (اندرسون، ۱۳۸۵: ۱۰۹). ایمانی که به منزله چوبی زیر بغل کسانی است که می‌خواهند یقین داشته باشند. این نوع از ایمان را کرکه‌گور فقط به ابراهیم نسبت می‌دهد که صاحب آن، از همه مرادها و مقصودهای خود ایمن می‌گردد و در دو جهان امن می‌زید. همچنین او ایمان را به دو قسم «ترک نامتناهی» و «شهسوار ایمان» تفکیک می‌کند.

ابراهیم، کهن‌الگوی ایمان در نگاه سورن کرکه‌گور و جلال‌الدین محمد بلخی^۷

قبل از پرداختن به مقایسه تصویر کهن‌الگوی ایمان در نگاه مولوی و کرکه‌گور با توجه به ماجرای قربانی کردن فرزند، به یک نکته به عنوان پیش درآمد این بخش اشاره می‌شود و آن تصویر ابراهیم در متون گذشته ادب فارسی است. به همان نسبت که ماجراها و حوادث گوناگون زندگی ابراهیم در مجموعه آثار مولوی تکرار شده؛ در متون گذشته^۸ نیز به این حوادث با توجه به نوع سوانح مربوط به اخلاص ابراهیم توجه زیادی شده است که در رأس این حوادث ماجرای قربانی^۹ کردن (قتل یا قربانی) فرزند است. صفت اعلای ابراهیم در این حوادث تسلیم مطلق و سخای اوست. یکی از زیباترین تصاویر مربوط به

کشف‌المحجوب هجویری است که دوبار به این ماجرا اشاره کرده است.^{۱۰} هجویری سرسپردگی تام ابراهیم به خداوند را در ماجرای فرزندکشی این‌گونه تصویر می‌کند: «چنان‌که ابراهیم را فرمود که حلق اسماعیل ببر و خواست که نبرد ابلیس را گفت سجده کن آدم را و خواست کی نکند و نکرد و مانند این بسی است (هجویری، ۱۳۷۱: ۳۲۴).

در این تصویر به یک نکته دقیق اشاره شده که کمتر در متون عرفانی قبل و بعد بدان توجه شده است. در حالت اول یادآور این تعبیر شمس تبریزی است که «سخن انبیاء تأویلی است گویند که برو، آن برو، مرو باشد در حقیقت» (شمس تبریزی، نسخه اسرار، برگه ۳۲۴؛ س ۷) که در یک سطح کلان، سخن و حیانی را این چنین تصویر کرده که تقاضای خداوند از ابراهیم و ابلیس در یک حالت کاملاً تأویلی (رؤیایی) قرار داشته که مخاطبان سخن یعنی ابراهیم (ع) و ابلیس به این وجه سخن در وهله اول توجه نداشتند. اما حدیث ابتلای ابراهیم به مال و فرزند در مجموعه آثار مولانا هم اگرچه در کنار سایر ابتلائات از بسامد کمتری برخوردار است؛^{۱۱} نحوه و کیفیت پردازش این حادثه در مثنوی، شباهت فراوانی با نوع نگاه کرکه‌گور دارد. اگرچه کرکه‌گور در پایان ترس و لرز ادعا می‌کند که به دلیل آنکه ابراهیم نمی‌تواند سخن بگوید هیچ شاعری نمی‌تواند به او نزدیک شود (کرکه‌گور، ۱۳۸۵: ۱۵۱)؛ مولوی در یک حالت کاملاً عارفانه و با وجود تنگناهای شعری، به گونه‌ای از زبان ابراهیم سخن می‌گوید که حقیقت این عمل به روشنی تصویر شود. در یک مقایسه فراگیر به مجموعه حوادث مربوط به داستان ابراهیم در آثار مولوی و کرکه‌گور می‌توان گفت کرکه‌گور از میان مجموعه ابتلائات ابراهیم به داستان «قربانی کردن فرزند» توجه بیشتری کرده و در مقابل مولوی به داستان در آتش افکندن ابراهیم توجه بیشتری داشته و چنان آن را در آثار خود تکرار کرده است که گویی هرگز از بیان این حادثه تاریخی سیر نمی‌شود:

با خلیل آتش گل و ریحان و ورد باز با نمرودیان مرگ است و درد
 بارها گفتیم این را ای حــــسن می‌نگــــردم از بیانش سیر من (مثنوی، ۶: ۴۲۹۴)

او ابراهیم را در تمام احوال رمز خلوص، از خودگذشتگی، تسلیم و توکل، مظهر عاشقان از جان و مال و فرزند گذشته می‌داند (۳: ۴۱۷۵-۴۱۷۸) که در راه اثبات عقاید تمام دشواریها را تحمل می‌کند و حتی از فرزندش می‌گذرد. (پورخالقی، ۱۳۷۴: ۷۵-۹۶) در کنار ابراهیم، اسماعیل؛ قتیل راه عشق (مثنوی: ۶: ۳۹۸۵)، تسلیم امر حق (۳: ۴۱۷۴)، پیرو و تسلیم پیر (۱: ۲۲۷)، مظهر تن (۳: ۲۱۴۴) مظهر تعلقات دنیوی (۶: ۲۳۴۷) و ... معرفی می‌شود.^{۱۲} در کنار این حوادث، قربانی کردن فرزند یکی از حوادث مهم و شاهکار سوانح زندگی ابراهیم است که در نگاه مولوی قابلیت بیشتری برای نمادپردازی داشته است. در نظر مولوی کشف اسرار نهفته در آن توسط عقل کارافزا امکان‌پذیر نیست و تنها شرط درک و فهم آن اظهار بندگی و تسلیم شدن به امر حق است.^{۱۳} تفاوت دیگر او با کرکه‌گور در پهنه شخصیت‌های اصلی این واقعه است: در بزرگ‌ترین اثر تعلیمی او یعنی مثنوی، اسماعیل ذبیح‌الله و قربانی معرفی می‌شود^{۱۴} در حالی که در ترس و لرز کرکه‌گور، اسحاق به قربانگاه می‌رود.

جدول مقایسه نوع نگاه مولوی و کرکه‌گور به حوادث مربوط به داستان ابراهیم (ع)

سورن کرکه‌گور	جلال‌الدین محمد	دو عارف بزرگ جهان شرق و غرب
ترس و لرز	مثنوی معنوی و دیوان شمس	رویکرد به داستان از مجموعه ابتلائات ابراهیم
قربانی کردن فرزند	به آتش افکندن ابراهیم	
اسحاق	اسماعیل در مثنوی و اسماعیل و اسحاق در دیوان	فرزند قربانی شونده

همچنین مولانا در جایی دیگر در توصیف دقیق‌تر جزئیات عمل قربانی در وقت الله اکبر گفتن یکی از شخصیت‌های داستانی مثنوی (دقوقی) در وقت نماز، به یاد الله اکبر گفتن در وقت ذبح قربانی می‌افتد و اسماعیل را به تن و ابراهیم را به جان مانند می‌کند و در ادامه به دلیل جریان سیال ذهن و روایتهای متعدد (حجمی چندلایه و چندآوا) به یاد اسماعیل ذبیح‌الله می‌افتد و می‌گوید:

چون که با تکبیرها مقرون شدند همچو قربان از جهان بیرون شدند
معنی تکبیر این است ای امیم کای خدا پیش تو ما قربان شدیم
وقت ذبح الله اکبر می کنی همچنین در ذبح نفس کشتنی
تن چو اسماعیل و جان همچون خلیل کرد جان تکبیر بر جسم نبیل
(مولوی، ۱۳۷۷، ۳: ۲۱۴۳-۲۱۴۵)

در مقابل مولوی که با توجه به ابتلای ایمان ابراهیم به کلیدواژه‌هایی چون خلوص، از خودگذشتگی، تسلیم و توکل، مظهر عاشقان از جان و مال و فرزند توجه دارد؛ بررسی ترس و لرز کرکه‌گور نشان می‌دهد مهم‌ترین کلیدواژه‌های ایمان ابراهیمی در نگاه کرکه‌گور گسستن، شدن، رهایی، خوف و رجا، جنگ با خود، بستگی و رستگی، خواب، اضطراب، سرور و توکل و درنگ و... است که همگی به‌ویژه چهار مورد آخر به اشکال گوناگون متکرر شده‌اند و ویژگیهای ایمان ابراهیمی محسوب می‌شوند.^{۱۵} ترس و لرزی که تفسیری هرمنوتیک از قصه قربانی یا قتل فرزند توسط پدر را با بیانی رمانتیک و غنایی ارائه می‌کند. کرکه‌گور در بیان این قصه می‌گوید ابراهیم یا قاتل است یا مؤمن، او حتی لحظه‌ای قهرمان تراژدی نیست و او از حد وسطی که قهرمان تراژدی را نجات می‌هد بی‌بهره است. لذا من نمی‌توانم ابراهیم را درک کنم (کرکه‌گور، ۱۳۸۵: ۸۴). ابراهیم در نظر او شخصیتی است که به مقام ایمان رسیده و با گذر از پهنه‌های زیستن در ساحت‌های زیباشناسی و اخلاق به ساحت سوم یعنی ساحت دینی می‌رسد و شهسوار ایمان می‌شود، شهسواری^{۱۶} که به دلیل آزمون دشوار فرزندکشی، اگرچه دچار اضطراب^{۱۷} است تردید به خود راه نمی‌دهد.^{۱۸} چراکه ابراهیم به قول یوهانس (مؤلف فرضی) یقین دارد که فرزند او زنده خواهد ماند^{۱۹} (کلنبرگر، ۱۳۸۴: ۲۹ و کرکه‌گور، ۱۳۸۵: دیباچه).

بررسی تصاویر مربوط به واقعه ابراهیم و فرزندکشی در آثار کرکه‌گور و مولوی

کرکه‌گور در مقدمه بزرگ‌ترین کتابش یعنی ترس و لرز چهار تصویر متفاوت از ماجرای ابراهیم و فرزند او ارائه می‌کند:

- ۱- ابراهیم برای حفظ ایمان اسحاق، خود را بت پرست می‌نامد و فاقد توکل.
- ۲- ابراهیم دستور خداوند را عمل می‌کند اما در سکوت و تسلیم. می‌داند اسحاق را از دست می‌دهد و فقدان او را می‌پذیرد. این ابراهیم نمی‌تواند آنچه مقتضیات ایمان است باور کند تا اینکه خداوند قوچی می‌فرستد (ساحت دینی).
- ۳- ابراهیم می‌داند فرمان خدا خلاف اصول اخلاق و گناه است و حتی می‌خواهد خود را به جای اسحاق قربانی کند چرا که در ساحت اخلاقی می‌زید (ساحت دوم).
- ۴- او به آنچه بدان مأمور شد عمل کرد، بدون عجله و با آرامش، ولی در پایان اسحاق ایمان خود را از دست داد (کرکه‌گور، ۱۳۸۵: دیباچه).

از مجموعه این تصاویر چهارگانه و مقایسه آن با نوع نگاه مولانا چنین برمی‌آید که نگاه مولوی به واقعه یاد شده تا حدودی مشابه تصویر دوم است و در مجموعه مثنوی و دیوان شمس، به این تصویر با توجه به ابعاد مختلف قتل، ایثار، خودکشی و قربانی نظر کرده است. کرکه‌گور نیز در یک نگاه دقیق‌تر با این چهار تصویر چندان موافق نیست، زیرا ابراهیم یقین دارد اسحاق/ اسماعیل زنده خواهد ماند، لذا باید فرمان را در حال «ترس و لرز» به انجام رساند؛ این توجیه که فرمان خداوند به ابراهیم هم جنبه غایی دارد (وظیفه اخلاقی متعالی‌تر)، و هم تعلیق غایت شناسانه عنصر اخلاقی (کلنبرگر، ۱۳۸۴: ۵۸). مولوی برای بیان این تصویر که ابراهیم یقین دارد فرزند او زنده خواهد ماند (البته در یک نگاه عرفانی) خود را به ابراهیم مانند می‌کند که اسماعیل خویش را در سکوت و با حالت رضا قربانی می‌کند. این همان سکوتی است که مؤلف ترس و لرز آن را غیرقابل اجتناب می‌داند (همان: ۸۴).

من خلیلم تو پسر پیش بچک	سر بنه انی ارانی اذبحک
سربه پیش قهر نه دل برقرار	تا بیرم حلقه اسماعیل وار
سر برم لیک این سر آن سری است	کز بریده گشتن و مردن بری است

لیک مقصود ازل تسلیم تست ای مسلمان بایدت تسلیم جست
جز خضوع و بندگی و اضطرار اندرین حضرت ندارد اعتبار
(مولوی، ۱۳۷۷، ۳: ۴۱۷۵-۴۱۸۵)

همچنان که مولوی در دیوان شمس به مانند مثنوی، تصویری ارائه می کند که فراتر از تصویر چهارگانه دیباچه ترس و لرز کرکه گور و مشابه تصویر متن کتاب ترس و لرز است و آن اینکه اسحاق / اسماعیل زنده خواهد ماند. به عبارت دیگر گوهر اسحاق با قربانی شدن؛ شکسته نخواهد شد:

«اسحاق تویی من والد تو کی بشکنمت ای گوهر من» (مولوی، ۱۳۸۴، ۴: ۲۸۴)
اما در بیت اول و دوم مثنوی که نقل شد شاهد «حرکت ترک نامتناهی» (به تعبیر کرکه گور) هستیم که ابراهیم از فرزند دست می شوید و دل می کند و در بیت سوم و چهارم شاهد «حرکت فارس ایمان» هستیم که ابراهیم می داند و یقین دارد که خداوند فرزندش را از او نخواهد گرفت و اگر هم بگیرد فرزند دیگری به او عطا خواهد کرد، لذا می گوید سر تو از بریده شدن و مردن، میری خواهد بود. ابراهیم در این حالت است که به مقام امن و سلم می رسد؛ چراکه به قول کرکه گور خود را نفی و به خاطر تکلیف قربانی کرده است. او متناهی را وامی گذارد تا نامتناهی را به چنگ آورد. چنین کسی به قول کرکه گور به قدر کافی ایمن است (کرکه گور، ۱۳۸۵: ۸۷)، به عبارت دیگر شرط رسیدن به آرامش، ترک جزء و به چنگ آوردن کل (نامتناهی) است، همان عملی که ابراهیم انجام داد. مولانا نیز این عمل ترک (متناهی) را با تعبیر «سر دادن» و عمل رسیدن به آرامش و نامتناهی را با عبارت «دل برقرار» آن گونه توصیف کرده است: «سر به پیش قهر نه دل برقرار/ تا ببرم حلقه اسماعیل وار» با توجه به این تصویر، مولوی شرط آرامش و رسیدن به ایمان را «سر دادن» می داند و کرکه گور هم با توجه به اصل واقعه در ضمن تفسیر عمل ابراهیم می گوید: «طبیعت به من سری زیرک بخشیده است و به این دلیل چنین کسی در انجام دادن حرکت ایمان با دشواری عظیم روبه رو است» (کرکه گور، ۱۳۸۵: ۵۶).

مقایسه تصویر حرکت و عمل ابراهیمی در نگاه مولوی و کرکه‌گور

دو عارف شرق و غرب	عمل اول	عمل دوم	تصویر عمل اول	تصویر عمل دوم
جلال‌الدین محمد	سر به پیش قهر نه (سر دادن)	دل برقرار (آرامش)	«من خلیلم تو پسر! جمله عاطفی و نشانه بیان علاقه به فرزند» ^{۲۰} است و «سر بنه ارانی اذینک»: عشق به خدا که با یک رویا شروع می‌شود. (قربانی کردن)	ابراهیم با اسماعیل سخن گفت
سورن کرکه‌گور	ترک منتهای	وصول به نامنتهای	عشق ابراهیم به فرزند: قتل عشق ابراهیم به خدا: (اروتیک) قربانی	ابراهیم با اسحاق سخن نمی‌گوید: سکوت که حاصل پریشانی و اضطراب است به قول مؤلف از زبان ابراهیم: اگر سخن گویم نتوانم خودم را بفهمانم سخن نمی‌گویم. (۱۴۶) به دلیل عشق خداوند به ابراهیم (اگائیتیک)

حاصل سخن اینکه با توجه به دیدگاه کرکه‌گور (اصل متن نه مقدمه کتاب) برای ابراهیم دو حرکت تصویر و تصور می‌شود. در مرحله نخست (حرکت ترک نامنتهای) از فرزند دل می‌شوید و در مرحله دوم (حرکت ایمان) به زنده ماندن فرزند یقین دارد. مولوی نیز در مثنوی این دو حرکت را هرچند بسیار مجمل و فشرده به تصویر کشیده است. کرکه‌گور عمل ابراهیم را نه قتل و ... که تعلیق غایت‌شناسانه عنصر اخلاقی می‌داند که به نفع غایت وظیفه‌الایتر و برای آنچه متعالی است انجام شده است. او با عملش از کل حوزه اخلاق فراتر رفت؛ برخلاف عمل قهرمان تراژدی که عمل قهرمان آن به خاطر نجات یک خلق و دفاع از آرمان یک کشور یا فرو نشاندن خشم خدایان است، فضیلت ابراهیم کاملاً شخصی است، اگر هم مسئله‌ای اخلاقی وجود دارد این است که پدر باید پسر را دوست بدارد (کلینرگر، ۱۳۸۴: ۸۶). به هر روی آنچه وجه اشتراک بنیادین نگاه مولانا و کرکه‌گور به واقعه ابراهیم و فرزند است؛ توجه به عنصر ایمان و تسلیم در ساحت دینی است، تسلیمی که انسان به خاطر امر متعالی (به تعبیر مولانا قهر یا صفت جلالیه) گرامی‌ترین گوهر و داشته خود را همراه با آرامش مطلق نفی و قربانی می‌کند،

قربانی که با مردن (قتل) تفاوت اساسی دارد. نشانه تسلیم او هم در نگاه آن دو، واگذاری و ترک هر چیزی است که گرامی‌ترین موهبت و تعلق زندگی انسان یعنی جان فرزند است که فی‌الواقع جان و نفس اوست. البته یک تفاوت در نوع نگاه آن دو وجود دارد و آن اینکه در نظر کرکه‌گور آنچه ابراهیم را پدری مؤمن می‌سازد فقط خود ایمان اوست نه امتحاناتی که برای اثبات ایمان از سر گذرانده است (همان: ۷۹)، در حالی که در نگاه مولانا علاوه بر توجه به خود ایمان و تسلیم مطلق بودن ابراهیم، به امتحانات او هم توجه زیادی شده است، امتحاناتی چون گذر از آتش، تردید در چگونگی حیات پس از مرگ که اوج آن همین واقعه قربانی است که همه در این راستا مورد توجه مولانا قرار گرفته است. سرانجام اینکه اگر کرکه‌گور در پایان داستان یاد شده به این نکته می‌رسد که عاقبت ایمان ابراهیمی، نیکو خواهد بود (همان: ۸۰ و ۱۶۷) مولانا هم چنین ایمانی را که باعث توکل انسان می‌شود این‌گونه ترسیم می‌کند:

گر بسوزد باغت انگورت دهد در میان ماتمی سورت^{۲۱} دهد
 آن شل بی‌دست را دستی دهد کان غم‌ها را دل مستی دهد
 بی‌چراغت چون دهد او روشنی چون چراغت شد چه افغان می‌کنی
 (مولوی، ۱۳۷۷، ۳: ۱۸۷۴-۱۸۷۶)

جمع‌بندی و تحلیل مشابهِت‌ها با تأکید بر بیان واقعه کهن‌الگوی ایمان ابراهیمی

با مقایسه مجموعه اقوال مولانا در مثنوی و کرکه‌گور در ترس و لرز که می‌توان آن را «ابراهیم نامه» خواند و پیامهای آن دو متن چنین مستفاد می‌شود که مجموعه نوشته‌های مولوی و کرکه‌گور یک مفهوم و حقیقت در دو زمان، مکان و زبان مختلف است که از بسیاری از ابعاد شبیه هم‌اند. به دلیل اینکه موضوع اصلی این جستار، مقایسه واقعه ابراهیم و قربانی کردن فرزند در نگاه آن دو است، قبل از جمع‌بندی دقیق‌تر موضوع، در حد اشاره گذرا به چند ویژگی مشترک شخصیت مولوی و کرکه‌گور می‌پردازیم که به کشف اشتراکات این واقعه در نظر آن دو کمک خواهد کرد. هر دو عارف بزرگ در روزگار

خود از حیات مادی بریدند و به حیات معقول و معنوی رسیدند؛ البته مولوی پس از دیدار با شمس و کرکه‌گور پس از دیدار با دختری به نام رگینا اولوسن و ترک او. به عبارت دیگر همچنان‌که کرکه‌گور در سه ساحت مختلف زیباشناسی، اخلاقی و دینی زندگی کرده است؛ مولانا هم این سه عالم را تجربه کرده است و حرکت هر دو از ساحت اول و دوم به سوی ساحت سوم پس از یک واقعه شبیه واقعه قربانی کردن (نفس) حادث شده است. اسحاق کرکه‌گور، رگینای اوست و اسماعیل مولوی؛ تعلقات اوست (ملاقات با شمس و رگینا). سایر وجوه اشتراک آن دو به قرار ذیل است:

۱- **مخالفت با دو فیلسوف در مقایسه با ابراهیم و فهم عمل ابراهیم؛** کرکه‌گور در این زمینه بارها مخالفت خویش را با فیلسوف هم‌کیش خود یعنی هگل بیان داشته است. «گویا فهمیدن هگل دشوار است اما درک ابراهیم بسیار دشوارتر از هگل است. فرا رفتن از هگل معجزه است اما فراتر رفتن از ابراهیم از همه چیز ساده‌تر است» (۵۷) هگل در نگاه مولوی؛ همان فخر رازی است که بارها او را با عباراتی تحقیرآمیز مورد خطاب فرار می‌دهد: «اندرین ره گر خرد ره بین بدی / فخر رازی راز دار دین بدی» (مولوی، ۱۳۷۷، ۵: ۴۱۴۳).

۲- **در افتادن با فلسفه و تقابل عقل و ایمان** که در نظام فکری کرکه‌گور با عباراتی چون «اگر فلسفه علاوه بر توهمات دیگرش گمان کند که انسان می‌تواند به خود اندرز دهد که مطابق با آموزشهای آن رفتار کند با یک کمدی غریب روبه‌رو می‌شویم» (کرکه‌گور، ۱۳۸۵: ۱۲۹) و «ایمان دقیقاً از همان جایی آغاز می‌شود که عقل پایان می‌پذیرد» (همان: ۸۱) متجلی شده است. همچنان‌که مولوی اعتراض به عقل و فلسفه را مکرراً بیان داشته است.^{۲۲}

۳- **نگاه خائفانه به خدا** با در نظر گرفتن هیبت او که کرکه‌گور ترس و لرز خویش را با همین مضمون و رویکرد بیان داشته است: «خصلت خوف‌آور خداوند و ترس و لرز

ما نه به خاطر گناه که به عظمت خدا مربوط است، اگر گناه هم نکنیم باز هم باید در ترس و لرز بمانیم» (کرکه‌گور، ۱۳۸۵: ۲۲).^{۳۳}

۴- توجه به موتیف ایمان و شور حاصل آن در عصر بی‌ایمانی و اینکه ایمان امری وهبی است؛ کرکه‌گور ایمان را فی‌نفسه شادمانه می‌داند که محصول کوشش هدفمند انسان نیست بلکه واکنش طبیعی نسبت به نیکی خداوند است (کلنبرگر، ۱۳۸۴: ۱۷۷). در مقابل بر مولوی پژوهان پوشیده نیست که یکی از پربسامدترین تعبیر در آثار مولوی مسئله ایمان و مشتقات آن است:

ذات ایمان نعمت و لوتی است هول ای قناعت کرده از ایمان به قول (مولوی، ۱۳۷۷: ۵: ۲۸۸)
 آنکه صد میلش سوی ایمان بود چون شما را دید از آن فاطر شود (همان: ۳۳۶۶)
 آنکه ایمان یافت رفت اندر امان کفرهای باقیان شد دو گمان (همان: ۳۴۰۰)

۵- کرکه‌گور تمام آثار خود را به جز معجزات عشق به نام شخص دیگری چاپ کرده است (کلنبرگر، ۱۳۸۴: ۱۳۸). مولوی نیز تمام آثار منظوم خویش را به نام شخص دیگری (شمس و حسام الدین) نوشت.

۶- کرکه‌گور عاشق رگینا شد، او را از دست داد (ارادی) و تمام آثارش را به او تقدیم کرد. مولانا هم عاشق شمس شد و تمام وجود خود را به او تقدیم کرد.

۷- استفاده کرکه‌گور از شگردهای تمثیلی برای بیان حقایق (کرکه‌گور، ۱۳۸۵: ۹۲ و ۱۵۱) و استفاده مکرر مولوی از تمثیل برای بیان حقایق «هیچ ماهیات اوصاف کمال- کس نداند جز به آثار و مثال» (مولوی، ۱۳۷۷: ۳: ۳۶۳۷).^{۳۴}

دربارۀ افتراقات واقعه فرزندکشی یا قربانی در داستان ابراهیم در نگاه مولوی و کرکه‌گور باید گفت که مولانا در هیچ جای مثنوی و دیوان، به صورت مستقل و مستقیم به داستان ابراهیم و قتل یا قربانی فرزند نپرداخته است و هر جا که به این واقعه می‌پردازد به صورت تمثیل و ذیل یک داستان دیگر است. شاید علت اصلی عدم توجه مستقل به این واقعه در کنار سایر حوادث داستان مربوط به ابراهیم چون آتش افکندن او، بت‌شکنی،

لا احب الا فلین گفتن او، چهار مرغ ابراهیم و ... به دشواری درک و قابل فهم کردن (تفهیم) این مسئله بر می‌گردد، اینکه چرا پدری به خاطر یک رؤیا فرزندش را می‌کشد. داستان ابراهیم به‌واقع چه در ماجرای گذر از آتش، بت‌شکنی و لا احب الا فلین گفتن، و چه در ماجرای او با فرزند، مسئله رنج آزمون است که مولانا و کرکه‌گور به این نکته توجه لازم را داشته‌اند.^{۲۵} مولوی در مجموعه آثار خود در بیان حوادث مربوط به ابراهیم (ع)^{۲۶} به هر سه تصویر اصلی توجه کرده اما به یکی از این سه عنایت بیشتری داشته است:

۱- ابراهیم و قربانی؛

ابراهیم مؤمن که به خاطر اعتقاد خویش حتی از فرزند خویش می‌گذرد (مولوی، ۱۳۷۷، ۳: ۴۱۷۵ به بعد)

۲- ابراهیم و آتش؛

ابراهیم در مقابل نمرود، آذر و ... (همان، ۶: ۲۱۲۵ و ۵: ۲۵۰۵)

۳- ابراهیم و اسوه بودن؛

ابراهیم اسوه همه پیامبران و مؤمنان (همان، ۵: ۱۲۶۵ و ۱: ۳۷۰۱)

۱. قربانی

۳. دائم الضیف

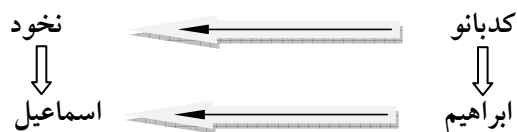
۲. آتش



اگر بخواهیم کرکه‌گور را با مولانا، با توجه به رویکرد آن دو به حوادث یاد شده، مقایسه کنیم باید گفت که مولانا برخلاف کرکه‌گور که به تصویر اول، آن هم برای بیان یک حقیقت و تفسیر عقاید خود، توجه کرده و ترس و لرز او مبین این نکته است؛ بیشتر به تصویر دوم توجه نموده است،^{۲۷} چراکه او شاعر است و در بیان درک خود از حقایق از تصاویر غیرانتزاعی بیشتر بهره می‌برد. از آنجایی که واقعه کشتن فرزند نیاز به درک حقیقی انتزاعی دارد، مولانا از سه موضوع یاد شده به واقعه دوم و سوم - در قیاس با

واقعه اول - توجه بیشتری کرده است. به عبارت دیگر به مفاهیم استعاری و تمثیلی ابراهیم با تأکید بر واقعه دوم بیشتر توجه کرده است. اما در یک مورد هم که مولانا به واقعه مربوط به تصویر اول توجه کرده و در چند بیت در قالب تبیین یک تمثیل (تمثیل گریختن مؤمن و بی‌صبری او در بلا) به آن پرداخته، چنان داد سخن داده است که می‌توان آن چند بیت را خلاصه ترس و لرز دانست. اگرچه کرکه‌گور ادعا کرده است که هیچ شاعری نمی‌تواند به ابراهیم - با توجه به این داستان - نزدیک شود و ابراهیم نمی‌تواند سخن بگوید؛ مولانا از زبان خود ابراهیم (کنشگر فعال داستان) با فرزندش سخن می‌گوید و ابراهیم را به تکلم وادار می‌کند. این واقعه سمبلیک (فرزندکشی) در مثنوی ذیل تمثیل بی‌صبری مؤمن به بی‌قراری نخود (۳: ۴۱۵۹ به بعد) آمده است که آشپز کدبانو در حال پختن آش با نخود در دیگ گفتگو می‌کند. کدبانو مانند یک فیلسوف چون سارتر و کرکه‌گور، خطاب به نخود از دردهای درمان‌پذیر و ناگزیری سخن می‌گوید و روشن می‌کند که شرط رهایی و آزادی او از عالم دون به عالم والا در صبر و تحمل دردهای ناگزیر نهفته است. مولانا در این فضا است که به یاد قصه ابراهیم و اسماعیل می‌افتد و آن ابیات مشهور را می‌گوید (همان، ۳: ۴۱۷۵-۴۱۸۰).

بنگر اندر نخودی در دیگ چون می‌جهد بالا چو شد ز آتش زبون
تا غذا گردی بیامیزی به جان بهر خواری نیست این امتحان



در ادامه این تصویر و با توجه به تبیین گفتار کرکه‌گور از این واقعه، بر می‌آید که مولانا در این چند بیت به هر دو «حرکت ترک نامتناهی» و «حرکت شهسوار» یا «فارس ایمان» که کرکه‌گور در ترس و لرز بدان اشاره کرده؛ پرداخته است:

من خلیلم تو پسر پیش بچک سر بنه انی ارانی اذبجک
سر به پیش قهر نه دل برقرار تا بیرم حلقه اسماعیل وار
سر بیرم لیک این سر آن سری است کز بریده گشتن و مردن بری است
لیک مقصود ازل تسلیم تست ای مسلمان بایدت تسلیم جست

در حرکت اول (بیت ۱-۲) دست شستن از فرزند و در حرکت دوم (بیت ۳-۴) ایمان و یقین ابراهیم را نشان می‌دهد که فرزند او نخواهد مرد و «از بریدن گشتن و مردن بری است» و «مقصود ازل تنها تسلیم بودن و آزمون ابراهیم است نه مرگ فرزند». اگر کرکه‌گور در پایان سخن در تبیین واقعه ابراهیم و فرزند می‌گوید ابراهیم نمی‌توانست سخن بگوید، اگر سخن بگوید و اگر نگوید هر دو پارادوکس است^{۲۸}، مولانا هم این حالت را در یک بیان هنری و زیبا این‌گونه توصیف می‌کند:

گر بگوید زان بلغزد پای تو ور نگوید هیچ از آن ای وای تو
گر بگوید در مثال صورتی بر همان صورت بچفسی ای فتی
بسته‌پایی چون گیاندر زمین سر بجنبانی به بادی بی‌یقین
(مولوی، ۱۳۷۷، ۳: ۱۲۸۰-۱۲۷۸)

با این تفاوت که کرکه‌گور در بیان این واقعه، تماماً با زاویه دید ابراهیم به واقعه می‌نگرد، درحالی‌که مولانا هم با زاویه دید ابراهیم به واقعه نگرسته و هم با زاویه دید اسماعیل و هم اسحاق. از سویی دیگر کرکه‌گور به نفس عمل و تحلیل دقیق و موشکافانه آن (قتل یا قربانی) می‌پردازد، درحالی‌که مولانا به صورت تمثیل و استعاره و برای بیان کیفیتهای مختلف آزمون الهی بدان پرداخته است. نکته آخر اینکه اگر کرکه‌گور با نوشتن کتاب ترس و لرز و داستان ابراهیم و ابتلای فرزند، می‌خواهد خود را - اگرچه بر آن است به حرکت شهسوار ایمان که ابراهیم بدان رسید، نرسیده است - چون ابراهیم تصویر کند که اسحاق خود را یعنی رگینا اولسن را قربانی کرده است، مولانا هم با آوردن این واقعه به

صورت تشبیه مضمّر، خود را مانند ابراهیم می‌داند که اسماعیل خود یعنی خویشتن خویش را در پای شمس حقیقت قربانی کرده است.

پی‌نوشت

- ۱- آثاری چون *پله پله تا ملاقات خدا*، *سرنی*، *بحر در کوزه*، *نردبان شکسته* از این قبیل است.
- ۲- هر چند کسانی چون یاسپرس در وصف او آورده که کرکه‌گور در ذیل هیچ‌یک از گروه‌های شناخته شده شاعر، فیلسوف، نجات‌بخش، پیامبر و .. نمی‌گنجد.
- ۳- به نقل کلنبرگر او از ده نام مستعار و در هر کتاب از یک نام استفاده کرده است (کلنبرگر، ۱۳۸۴: ۲۴).
- ۴- کرکه‌گور بر آن بود عامل تعیین‌کننده در زندگی او گناهی بود که پدرش مرتکب شده بود (آرنت، ۱۳۸۵: ۳۸۰).
- ۵- او می‌گوید بگذارید دیگران شکوه کنند که عصر ما عصر شرارت است شکوه من است که عصر ما عصر بیچارگی است چون شور ندارد.
- ۶- ساحت زیباشناختی: ← لذت ← غم و اندوه و نومی‌دی: دلزدگی و دلخوری و نوجویی نتیجه آن است
- ساحت اخلاقی: ← آرمان ← ناکامی و کینه و نفرت ثمره زیستن در این ساحت است
- ساحت دینی: ← خدا ← شک و تردید ثمره زیستن در این ساحت است (مستعان، ۱۳۸۶: ۸۲).

۷- بنا به قول Henry Drummond در کتاب *The Greatest Thing in the World* ایمان بزرگ‌ترین چیز و واژه در جهان و جهان‌بینی دینی است:

we have been accustomed to be told that the greatest thing in the religious world is faith. That great word has been the keynote for centuries of the popular religion and we have easily learned to look upon it as the greatest thing in the world. (Paulo Coello; *Like the Flowing River*; Harper Collins Publishers; 2007:48)

- ۸- برای نمونه ر. ک. مقالات شمس، ج ۱: ۱۲۹.
- ۹- ماجرای قربانی کردن اسماعیل یا اسحاق توسط پدر و فدیة دادن با یک قوچ به عنوان یک موتیف در باور ادیان به‌ویژه ادیان سامی تکرار شده که یکی از آنها ماجرای قربانی کردن عبدالله پدر پیامبر خاتم توسط پدر یعنی عبدالمطلب است (رهنما، ۱۳۶۳: ۵۵).
- ۱۰- البته در کتاب کشف‌المحجوب حدود ۲۰ بار نام ابراهیم (۳ بار همراه با نام اسماعیل و یک بار با نام اسحاق) آورده شده است. و ر. ک. هجویی، ۱۳۷۱: ۳۲۴.
- ۱۱- برخلاف او کرکه‌گور در میان مجموعه حوادث مربوط به داستانهای ابراهیم بیش از هر چیز به ماجرای قربانی کردن فرزند توجه کرده است.
- ۱۲- «ما چو اسماعیل ز ابراهیم خود سرنیچیم ار چه قربان می‌کند» (مولوی، ۱۳۷۷، ۶: ۴۸۸۳)
- ۱۳- کشف این نز عقل‌کسارافزا بود / بندگی کن تا تو را پیدا شود (همان، ۳: ۲۵۲۶) // جز خضوع و بندگی و اضطراب / اندرین حضرت ندارد اعتبار (همان، ۳: ۱۳۲۳)
- ۱۴- «حلق پیش آورد اسماعیل وار» (همان، ۲: ۳۸۵) و «همچو اسماعیل پیشش سربنه» (همان، ۱: ۲۲۸)
- ۱۵- که دکتر شفیع کدکنی در شعر اضطراب ابراهیم که در آغاز مقاله آمد آنها را به تصویر کشیده است.
- ۱۶- در نگاه کرکه‌گور تفاوت این شهسوار ایمان با شهسوار تراژدی (فرزندکشی) در این است که او نیازی به اشک ندارد و حتی می‌تواند به مرد والامنشی که می‌خواهد بر او بگرید بگوید: «بر من گریه مکن، برای خودت اشک بریز. تفاوت دوم اینکه انسان می‌تواند به نیروی خود به قهرمان تراژدی بدل شود اما به یک شهسوار ایمان نه (کرکه‌گور، ۱۳۸۵: ۹۳).
- ۱۷- سه دلیل اضطراب او از دید کلنبرگر این است: ۱- عمل او ضد اخلاق است ۲- عمل او غیر قابل بیان و فهم برای دیگران است لذا از نظر دیگران این عمل ابراهیم جنون است چون نامعقول است. به قول مولانا در دیوان شمس «جان ابراهیم مجنون گشت اندر شوق او» (مولوی، ۱۳۸۴، ۲: ۱۱۶) و ۳. خود عمل (قربانی) وحشت زاست (کلنبرگر، ۱۳۸۴: ۲۹)، درحالی‌که سارتر بر آن است اضطراب ابراهیم برای آن بود که هنوز یقین ندارد که آیا آن موجود فرشته است و آیا من ابراهیم هستم (همان: ۴۲).
- ۱۸- برخلاف کرکه‌گور، سارتر بر آن است که ابراهیم دچار تردید است (کلنبرگر، ۱۳۸۴: ۴۴).

۱۹- چراکه خداوند به او بشارت داده من از طریق او پدر امتهای خواهم بود، این گونه برداشت از سخن وحیانی که دستور روشن الهی را به گونه دیگر خوانش می‌کنند، در متون فارسی هم دیده می‌شود (هجویری، ۱۳۷۱: ۲۲۵). در مورد اینکه چگونه ابراهیم با وجود دستور صریح خداوند «که عازم موریه شو و اسحاق را قربانی کن...» همچنان یقین دارد اسحاق او زنده خواهد ماند؛ در متون ادب فارسی هم این نوع نگاه وجود دارد. به عنوان نمونه‌ای از تأویل سخن خداوند در همین داستان، می‌توان به نوع نگاه هجویری به واقعه فرزندکشی ابراهیم اشاره کرد: «آدم را گفت که گندم نخور و خواست که بخورد ابراهیم را فرمود که سر اسماعیل را ببر و خواست که نبرد...» (همان: ۲۲۵).

۲۰- این برخلاف اولین تصویری است که مؤلف فرضی کتاب ترس و لرز (یوهانس) در دیباچه از واقعه ابراهیم و فرزند ارائه می‌کند. در این تصویر ابراهیم برای حفظ ایمان فرزند، خود را بت پرست می‌نامد و اینکه پدر او نیست. «ابراهیم گلوی اسحاق را گرفت، او را به زمین افکند و گفت ای پسر نادان، پنداشته‌ای که من پدر توام من یک بت پرستم ... آن گاه اسحاق لرزید...» (کرکه‌گور، ۱۳۸۵: ۳۷).

۲۱- این سور و سرور و شادمانی در عین ماتم همان است که کرکه‌گور آن را حاصل ایمان و یقین می‌داند. ایمان به نیکویی خداوند و اینکه خداوند یقیناً اسحاق را از ابراهیم نخواهد گرفت (کلنبرگر، ۱۳۸۴: ۱۷۱-۱۷۷).

۲۲- خورده‌کاریهای علم هندسه	یا نجوم و علم طب و فلسفه
که تعلق با همه دنیستش	ره به هفتم آسمان برنیستش (مولوی، ۱۳۷۷، ۴: ۱۵۱۷)
کشف این نه از عقل کار افزا بود	بندگی کن تا تو را پیدا بود (همان، ۳: ۲۵۲۶)

۲۳- تمثیل معروف مولانا با داستان روستایی و گاو (همان، ۲: ۵۰۵ به بعد).

۲۴- سایر مباحث مشترک به قرار ذیل است: هر دو شرط رسیدن به آرامش را خودشناسی می‌دانند و اینکه شخصاً و در اکنون انتخاب کنند - توجه به پذیرش مسئولیت و آزادی فردی و عدم توجه به دیدگاه دیگران درباره شخص و شورمندی؛ توجه به کار حقیقی و جوهر کار و...

۲۵- چنان‌که کرکه‌گور در بیان داستان یاد شده می‌گوید: «اگر می‌بایست درباره ابراهیم سخن گویم نخست رنج آزمون را به تصویر می‌کشیدم» (کرکه‌گور: ۸۰).

۲۶- ر. ک. مقاله «سور ابراهیم در آثار جلال الدین رومی»، جان رنارد، لاهوتی، گلچرخ، ش ۴، ۱۳۷۱.

۲۷ - ر.ک. فرهنگ قصه‌های پیامبران، مه‌دخت پورخالقی، ۷۵.

۲۸ - کرکه‌گور در بیان این واقعه می‌گوید: اگر من می‌بایست درباره ابراهیم سخن گویم نخست رنج آزمون را به تصویر می‌کشیدم. بدین منظور همچون زالویی همه اضطراب، تشویش، عذاب رنج پدری را می‌مکیدم تا رنج ابراهیم را در حالی که ایمانش را حفظ کرده نشان دهم (کرکه‌گور، ۱۳۸۵: ۸۰).

منابع

- آرنت، هانا (۱۳۸۵) «سورن کی کرکه‌گور»، محمد سعید حنایی کاشانی، مجله بخارا، ۵۸.
احمدی، بابک (۱۳۷۵) ساختار و تأویل متن، تهران، نشر مرکز.
اندرسون، سوزان لی (۱۳۸۵) فلسفه کرکه‌گور، تهران، طرح نو.
پورخالقی، مه‌دخت (۱۳۷۴) فرهنگ قصه‌های پیامبران، مشهد، آستان قدس.
رنارد، جان (۱۳۷۱) «صور ابراهیم در آثار جلال الدین رومی»، لاهوتی، گلچرخ، ش ۴.
رهنما، زین‌العابدین (۱۳۶۳) پیامبر، تهران، زوار.
شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۰) آئینه‌ای برای صداها، تهران، سخن.
شمس تبریزی (۱۳۷۷) مقالات شمس، محمدعلی موحد، تهران، خوارزمی.
عین‌القضاه همدانی (۱۳۷۷) تمهیدات، عفیف عسیران، تهران، منوچهری.
فروم، اریک (۱۳۸۵) داشتن یا بودن، اکبر تبریزی، تهران، مروارید.
کرکه‌گور، سورن (۱۳۸۵) ترس و لرز، عبدالکریم رشیدیان، تهران، نی.
کلنبرگر، جی (۱۳۸۴) کرکه‌گور و نیچه، ابوتراب سهراب و الهام عطاردی، تهران، نگاه.
مستعان، مهتاب (۱۳۸۶) کی‌یر که‌گور، تهران، پرسش.
مولوی جلال‌الدین محمد (۱۳۷۷) مثنوی معنوی، رینولد نیلکسون، تهران، ققنوس.
_____ (۱۳۸۴) کلیات شمس تبریزی، فروزانفر، تهران، دوستان.

نقیب‌زاده، عبدالحسین (۱۳۷۲) کانت و یاسپرس، تهران، طهوری.
هجویری، ابوالحسن (۱۳۷۱) کشف المحجوب، ژوکوفسکی، تهران، طهوری.